



Reflection of the discourse of Algebra and power in the novel *Al-Tabour* by Basma Abdel Aziz based on Norman Fairclough's approach

Abdollah Hosseini*¹, Seyyed Shaho Ebrahimzadeh², Shaghayegh Hozzari³

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

² Master's student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

³ Master's student, Department of Arabic Language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

31/03/2025

Accepted:

19/07/2025

This study aims to explore how discourses of coercion and power are reflected in the linguistic and semantic layers of the work. The novel *Al-Ṭābūr* by Basma Abdel Aziz, as a postmodern literary work, embodies discourses of coercion and power as two central axes in the political and social structure of contemporary Egypt. The necessity of this research lies in demonstrating how a literary work can represent the mechanisms and instruments of domination and control within Egyptian society under authoritarian rule. The corpus of this research is the novel *Al-Ṭābūr*, recognized as a prominent example of post-revolutionary Egyptian literature after 2011. The methodology is descriptive–analytical and is based on Norman Fairclough's approach to Critical Discourse Analysis. The findings of the study indicate that, at the descriptive level, the author—through the use of passive constructions, colloquial language, and contrasts—recreates for the reader an ambiguous, challenging, and enigmatic atmosphere, in which a society overwhelmed by suffocation, ambiguity, oppression, torture, corruption, and the rupture between government and the marginalized classes of Egypt is depicted as standing in a long queue before a great, perpetually closed gate. At the interpretive level, the social and political context of language, as well as the intertextual influence of works such as George Orwell's *1984* and Franz Kafka's *The Trial*, are discernible in constructing the image of Egypt's authoritarian political system during the years 2011 to 2016. Finally, at the explanatory level, the author, through implicit references and textual cues, delineates for readers the authoritarian post-2011 structure of Egypt and its disordered condition (a dystopi).

Keywords: *Discourse, Fairclough, Algebra and Power, Basma Abdel Aziz, Al-Tabour.*

Cite this article Hosseini, A. & Ebrahimzadeh, Sh. & Hozzari, Sh. (2025). *Reflection of the discourse of Algebra and power in the novel Al-Tabour by Basma Abdel Aziz based on Norman Fairclough's approach*, , year2, issue1, Pp 249-276.

DOI: 10.22034/jisall.2025.533401.1085

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



*Corresponding Author: Abdollah Hoddeini

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

E-mail: dr.abd.hosseini@khu.ac.ir



بازتاب گفتمان جبر و قدرت در رمان الطابور اثر بسمه عبد العزیز بر اساس رویکرد نورمن

فرکلاف

عبدالله حسینی^۱، سید شاهو ابراهیم‌زاده^۲، شقایق حضاری^۳

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۴/۰۱/۱۲

پذیرش:

۱۴۰۴/۰۴/۲۹

این پژوهش باهدف واکاوی چگونگی بازتاب گفتمان‌های زور و قدرت در لایه‌های زبانی و معنایی اثر صورت‌گرفته است. رمان الطابور اثر ادبی بسمه عبدالعزیز، یک اثری پست‌مدرن است که گفتمان‌های جبر و قدرت به‌عنوان دو محور اصلی در ساختار سیاسی و اجتماعی مصر معاصر منعکس شده است. ضرورت این پژوهش آن است که نشان دهد چگونه یک اثر ادبی می‌تواند اسباب و سازوکارهای سلطه و کنترل را در جامعه تحت سیطره مصر بازنمایی کند. جامعه آماری این پژوهش، رمان الطابور است که به‌عنوان نمونه‌ای شاخص از ادبیات پساانقلابی ۲۰۱۱ مصر شناخته می‌شود. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی، و مبتنی بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف است. نتایج تحقیق بر این گواه است که در سطح توصیف، نویسنده با بهره‌گیری از جملات مجهول، زبان محاوره‌ای و تضاد، فضایی مبهم با علت سر بسته، چالش‌برانگیز و سر آلود را از جامعه پر از خفقان، ابهام، ظلم، شکنجه، فساد بین حکومت و مردم و طبقات غیر سردمدار مصر را در صغی طولانی در برابر دری بزرگ و همیشه بسته، برای مخاطب بازآفرینی می‌کند و در سطح تفسیر، بافت اجتماعی و سیاسی زبان و تأثیرپذیری از متون بینامتنی مانند رمان ۱۹۸۴ جورج اورول و محاکمه فرانتس کافکا برای تجسم نظام مستبد سیاسی مصر در طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶م، دیده می‌شود و در سطح تبیین، نویسنده با ارجاع‌های ضمنی و سرخ‌های متنی ساختار اقتدارگرای پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر و وضعیت نابسامان آن (ویران شهر یا دیستوپیا) را برای خوانندگان ترسیم می‌کند.

کلمات کلیدی: گفتمان، فرکلاف، جبر و قدرت، بسمه عبدالعزیز، الطابور.

استناد: حسینی، ع. ابراهیم‌زاده، س.ش. حضاری، ش (۱۴۰۴). بازتاب گفتمان جبر و قدرت در رمان الطابور اثر بسمه عبد العزیز بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف، دوره ۲، شماره ۱، صص ۲۴۹-۲۷۶.

DOI: 10.22034/jisall.2025.533401.1085



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

مفهوم کنونی گفتمان، ریشه در حوزه‌های گوناگونی چون زبان‌شناسی، فلسفه، نقد ادبی، تاریخ، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دارد. زبان‌شناسان زیادی درباره واژه گفتمان و معنای آن سخن گفته‌اند که طبق تعاریف ارائه شده گفتمان روشی ویژه برای صحبت کردن درباره جهان و فهم آن یا فهم یکی از گونه‌های آن است (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۸). بعدها در نیمه دوم قرن نوزدهم، تحلیل گفتمان به تدریج به جایگاه ویژه‌ای در مطالعات زبان‌شناسی در غرب دست‌یافت، بدین ترتیب نخست این رویکرد توسط آثار کنت لی پاپیک و همکارانش شناخته شد که آنان تحلیل گفتمان را ابزاری بنیادین برای توسعه انسان‌شناسی می‌دانستند. در این شیوه، فهم معنا و ماهیت زبان به طور مستقیم از بافت اجتماعی و کاربرد زبانی آن استنتاج می‌شود. سپس رویکرد دیگری با نمایندگی زلیگ هریس، بر پایه روش‌های زبان‌شناسی توصیفی گسترش پیدا کرد؛ بنابراین هریس با ارائه الگویی برای تحلیل گفتمان‌های گفتاری و نوشتاری، تلاش کرد ساختارهای نهفته در ورای متن را نمایان سازد. این رویکرد، با بهره‌گیری از ابزارهای تحلیلی دقیق، به تشریح ساختارهای پیوسته زبانی در سطوح بالاتر از متن جمله، پرداخت (عکاشه، ۲۰۰۵: ۴۰). تحلیل گفتمان، مسیری است به سوی کشف نوع نگرش و در سطحی وسیع‌تر، آشکارسازی ایدئولوژی و جهان‌بینی خاص می‌باشد (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۸).

گفتمان را می‌توان رویکرد انتقادی موردبررسی قرارداد هدف آن آشکارساختن نقش و کارکرد کنش‌های گفتمانی در حفظ و تداوم ساختارهای اجتماعی موجود، به‌ویژه روابط اجتماعی مبتنی بر قدرت نابرابر، است (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۱۴). فرکلاف، به عنوان پیشگام نظریه تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردهای رایج به تحلیل گفتمان را به چالش کشید. او بر این باور بود که جدا کردن و مستقل دانستن گفت‌وگوهای میان افراد از مسائل گفتمانی اساسی همچون قدرت، ایدئولوژی، ساختار اجتماعی و نهادهای اجتماعی، رویکردی نادرست است. استدلال او این بود که زبان و قدرت، همچنین زبان و گفتمان، رابطه‌ای دوسویه و پویا دارند؛ به این معنا که زبان، گفتمان را شکل می‌دهد و در مقابل، گفتمان نیز بر ساختار زبان تأثیر می‌گذارد و آن را می‌سازد. فرکلاف گفتمان را همان «زبان به منزله‌ی کنش اجتماعی» می‌داند و برای آن، سه عنصر، متن، تعامل و بافت اجتماعی را در نظر می‌گیرد (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۵۸). علاوه بر این، فرکلاف معتقد بود که تحلیل گفتمان انتقادی صرفاً یک عامل سازنده نیست، بلکه گاهی اوقات، نتیجه و محصول پدیده‌های دیگر اجتماعی نیز به شمار می‌رود (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۱۷).

بنابراین، یک پیوند دوطرفه و متقابل میان گفتمان و مجموعه‌ای از کنش‌های اجتماعی وجود دارد که به چارچوب‌های یک گفتمان، نظم و ساختار می‌بخشد و این خصوصیات گفتمان انتقادی فرکلاف را می‌توان در آثار ادبی به‌ویژه رمان‌ها بررسی کرد، از جمله این آثار ادبی می‌توان به رمان الطابور اثر بسمه

عبدالعزیز، روان‌پزشک، نویسنده و هنرمند تجسمی مصری اشاره کرد. این اثر ادبی، تصویری نمادین از سلطه و سرکوب در جامعه تحت کنترل گفتمان‌های قدرت را ارائه می‌دهد که می‌توان با رویکرد انتقادی نورمن فرکلاف، پی برد که چگونه زبان در این رمان، ابزار بازتولید جبر و قدرت در مصر است. این اثر مشهورترین آثار عبدالعزیز است که به مشکلات زندگی در جوامع تحت سلطه می‌پردازد. به‌کارگیری چارچوب نظری گفتمان‌کاوی انتقادی نورمن فرکلاف ابزاری برای واکاوی لایه‌های پنهان متن و آشکارسازی چگونگی ساختاردهی معنا و بازنمایی واقعیت است. با بررسی ریز مؤلفه‌های توصیف، تفسیر و تبیین، می‌توان چگونگی بازتاب ایدئولوژی‌های حاکم و سازوکارهای قدرت در گفتمان به‌کاررفته در رمان را تشخیص داد. اهمیت تحلیل گفتمان انتقادی این است که نه تنها به محققان و منتقدان ادبی کمک می‌کند، بلکه با ارائه تفسیری عمیق‌تر از متن می‌تواند آگاهی انتقادی خوانندگان را نسبت به چگونگی عملکرد زبان در ساخت معنا و قدرت افزایش دهد. این امر به مخاطبان کمک می‌کند تا با دیدی بازتر و تحلیلی‌تر به متون ادبی و به‌طورکلی به گفتمان‌های موجود در جامعه بنگرند و ضرورت آن از این جهت است که تا به حال نظریه فرکلاف در رمان نورمن فرکلاف مورد بررسی قرار نگرفته است. هدف این پژوهش، تحلیل چگونگی بازتاب گفتمان جبر و قدرت در رمان الطابور (صف) اثر بسمه عبدالعزیز از طریق گفتمان‌کاوی انتقادی است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف به بررسی ساختار و محتوای رمان «الطابور» می‌پردازد.

۱-۱. سوالات پژوهش

- ریز مؤلفه‌های گفتمان انتقادی (توصیف، تفسیر و تبیین) در اثر بسمه عبدالعزیز کدام‌اند؟
- چگونه گفتمان مستقیم و غیرمستقیم در این رمان به بازتاب گفتمان جبر و قدرت جامعه‌ی تحت سلطه حاکمان مستبد مصر کمک می‌کند؟

۱-۲. پیشینه

باتوجه به بررسی‌های انجام‌شده در پایگاه‌های علمی معتبر داخلی و بین‌المللی، تاکنون پژوهشی مستقل و نظام‌مند با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف بر رمان الطابور اثر بسمه عبدالعزیز صورت نگرفته است و در نوع خود نوآور و جدید است. فقدان پژوهشی که به تحلیل انتقادی لایه‌های زبانی و گفتمانی این اثر از نظر نظریه‌های معاصر تحلیل گفتمان بپردازد، گویای خلأیی محسوس در پیشینه پژوهشی موجود است. اگرچه این اثر از نظر جامعه‌شناختی، سیاسی و ادبی مورد توجه برخی از منتقدان ادبی و ناظران فرهنگی در چارچوب مصاحبه با آنها یا نظر شخصی ایشان در وبلاگشان قرار گرفته است، اما ذکر آن در قسمت پیشینه یک مقاله علمی پژوهشی صحیح نمی‌باشد.

۲. مبانی نظری پژوهش

زبان‌شناسان تعاریف گسترده‌ای از گفتمان ارائه داده‌اند، از جمله امیل بنونیست که گفتمان را به‌کارگیری فردی زبان می‌داند و بر نقش کارکردی، حضور فرد گوینده و جنبه استعمال زبانی تأکید می‌کند. گرمس گفتمان را مجموعه‌ای قطعی از متن می‌داند و بر تولید و ثبت لحظه‌به‌لحظه آن توسط گفته‌پرداز تأکید دارد و همین‌طور فونتنی، گفتمان را در تقابل با دیدگاه ارتباطی زبان قرار می‌دهد و معتقد است که در گفتمان، هدف انتقال پیام نیست، بلکه تبیین جایگاه گفته‌پرداز و تولید معنا از طریق ساخت و تغییر مداوم این جایگاه است (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۷). در نتیجه تعاریف مذکور، می‌توان گفتمان را به دو گروه اصلی تقسیم کرد؛ یک، در تعاریف متن‌محور، گفتمان را به‌عنوان نوعی متن، خواه شفاهی و خواه کتبی، در نظر می‌گیرند که این دیدگاه بیشتر در حوزه زبان‌شناسی رایج است. در تعاریف اندیشه‌محور، صرفاً گفتمان را به‌عنوان یک نظام معنایی تلقی می‌کنند (مباشری و واعظ‌زاده، ۱۴۰۲: ۷۸). علی‌ای حال تحلیل گفتمان، مفهومی چندوجهی و دارای تعاریف متنوع است، اما در معنای عام، به مطالعه و تحلیل کاربرد زبان در بافت‌های اجتماعی و فرهنگی اشاره دارد (رقیق، ۲۰۱۴: ۱۳).

گفتمان را به‌طور کلی می‌توان به دو نوع تقسیم کرد؛ گفتمان مستقیم و غیرمستقیم (همان: ۱۳) که گفتمان مستقیم، کلام و اندیشه افراد را عیناً و بدون واسطه با همان ساختار اصلی ارائه می‌دهد و در مقابل، گفتمان غیرمستقیم شیوه‌ای است که در آن شخص دیگری اغلب راوی داستان است که سخنان و افکار شخصیت را با تغییر زاویه دید و به‌صورت غیرمستقیم بازگو می‌کند (خشنوده چروده و ربانی خانقاه، ۱۳۹۴: ۳۸۳). تحلیل گفتمان انتقادی که به بررسی مفاهیم بنیادین قدرت، زبان و ایدئولوژی می‌پردازد، مفهوم ساختار را از سطح جمله و روابط دستوری مانند فعل، فاعل و مفعول فراتر برده و به سطح متن بزرگ‌تر تعمیم می‌دهد. این رویکرد، علاوه بر تشریح واحدهای ساختاری داخل یک متن؛ به زبان در کاربرد عملی آن نیز توجه کامل دارد (طاهری‌نیا و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۲۷). در تحلیل گفتمان انتقادی، متن یک واحد معنایی است و جملات وسیله‌ای هستند که متن از طریق آنها تحقق می‌یابد (عکاشه، ۲۰۰۵: ۴۴). شکل و ساختار یک متن و معانی پنهان آن، نشانگر ارتباط آن با ساختار اجتماعی و سیاسی است. رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، شکل تکامل یافته مطالعات زبان‌شناختی تحلیل گفتمان است. این رویکرد بر چهار مفهوم اساسی قدرت، جهان‌بینی، زبان و ایدئولوژی تمرکز دارد و در پی انتقال مفهوم ساختار از سطح جمله و روابط دستوری به سطح وسیع‌تر متن است (آقاگل‌زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶: ۱۸) که هدف آن، علاوه بر تبیین واحدهای ساختاری درون یک متن، بررسی کاربرد زبان و فراهم‌آوردن امکان دستیابی به زمینه‌های اجتماعی فراتر از متون است.

۲-۱. رویکرد نورمن فرکلاف

تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه در چارچوب نظری فرکلاف، به‌عنوان یکی از رویکردهای معاصر، دارای ساختاری نظام‌مند و فشرده است. این دیدگاه که ترکیبی از زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی را در بر می‌گیرد،

ابزاری مؤثر برای بررسی آثار هنری در چارچوب‌های زبانی و موقعیتی محسوب می‌شود و می‌تواند فرایندهای مؤثر در شکل‌گیری آنها را روشن سازد (Hosseini and Sattari, 2018:528).

نظریه فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی، با تمرکز بر ساختارها و کردارهای اجتماعی در کنار تحلیل متن‌محور، قدرت مسلط جامعه در شکل‌گیری اثر ادبی را بررسی می‌کند (آفاگل‌زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶: ۴۲). هدف آن تلفیق تحلیل متن و اجتماع و نشان‌دادن ارتباط ساختارهای زبانی با مفاهیم ایدئولوژیک و رابطه زبان و جامعه است. در نهایت، نظریه او نشان می‌دهد که ساختارهای اجتماعی چگونه ویژگی‌های گفتمان را شکل می‌دهند و بالعکس (مباشری و واعظ‌زاده، ۱۴۰۲: ۸۰). رویکرد فرکلاف برای تحلیل متن بر اساس مؤلفه‌های زیر می‌باشد:

۲-۱-۱. توصیف

این سطح، نخستین گام در خوانش متن است و منحصرأً به جنبه‌های زبان‌شناختی آن می‌پردازد. در این نوع خوانش، ایدئولوژی موردنظر نویسنده در ساختار سطحی واژگان و دستور زبان موردبررسی قرار می‌گیرد. در واقع، در اینجا گفتمان به‌عنوان متن در نظر گرفته شده و متن به‌صورت جداگانه از سایر متون، زمینه و شرایط اجتماعی تحلیل می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، مجموعه‌ای از ویژگی‌های ظاهری که در یک متن دیده می‌شود، می‌تواند به‌عنوان انتخاب‌های مشخص از میان گزینه‌های موجود در واژگان و دستور زبان تلقی شود که متن از آنها بهره می‌برد (پاینده، ۱۳۸۲: ۶۲). برای مثال، نوع ارتباط واژگان با یکدیگر و نوع روابط معنایی آنها مثل ترادف و تضاد، همچنین معلوم یا مجهول بودن جملات در این بخش عامیانه و محاوره‌ای بودن دیالوگ‌ها، بررسی می‌شود. لازم به ذکر است که در مرحله‌ی توصیف ظواهر بیرونی متن، که همچون پلی برای کشف و بررسی محتویات درونی متن در سطح تفسیر و تبیین مطرح است، شناسایی می‌شود (حاجی‌زاده و قهرمان‌پور، ۱۳۹۸: ۲۶).

۲-۱-۲. تفسیر

از دیدگاه این پژوهش، فرایند تفسیر متن را نمی‌توان صرفاً به محتوای درون‌متنی محدود دانست؛ بلکه در این روند، ذهنیت و پیش‌دانسته‌های مفسر نیز نقشی مهمی ایفا می‌کنند. منظور از ذهنیت در اینجا، آن دانش زمینه‌ای است که مفسر با اتکا به آن، به درک و تفسیر معنا می‌پردازد. چنان‌که فرکلاف نیز تصریح می‌کند، عناصر صوری متن برای مفسر همچون نشانه‌هایی عمل می‌کنند که سبب فعال شدن نظام دانشی نهفته در ذهن او می‌شوند. بر این اساس، تفسیر نه به‌منزله واکنشی یک‌سویه به متن، بلکه به‌عنوان برآیند تعاملی و مناظره‌ای میان ساختارهای متن و دانش زمینه‌ای مفسر شکل می‌گیرد که این مؤلفه خود می‌تواند شامل عنوان اصلی، اسامی شخصیت‌های رمان، عناوین، بافت موقعیتی و بافت بینامتنی باشد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۱۵). در اصل «گفتمان رمان در مرحله تفسیر بر متن و نیت نویسنده متمرکز است» (Hosseini and Sattari, 2018: 532).

۱-۲-۲-۱. بافت موقعیت

به عقیده مالینفسکی قسمتی از گفتار فقط زمانی مفهوم خواهد بود که در سیاق و بافت خاص خود جای گیرد، زیرا تنها در این صورت است که می‌توان منظور جمله و آن قسمت از متن را فهمید (پالمر، ۱۳۷۴: ۸۶). در این بخش به چهار سؤال بایستی پاسخ داده شود، از جمله اینکه، ماجرا چیست؟ چه اشخاصی در گیر آن هستند؟ هر کدام از آن افراد دنبال چه چیزی هستند؟ محتوای متن در مورد چیست؟ (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۲۲).

۱-۲-۲-۲. بافت بینامتنی

بینامتنیت یا متن آمیختگی که در زبان عربی از آن به *التناصر الاقتباسی* یاد می‌شود، می‌توان گفت ماحصل آراء و نظرات آثار پیشینان است که در شکل و قالبی نو در آثار جدید که متن اصلی در این آثار پنهان است، گفته می‌شود. از منظر مطالعات بینامتنی، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که هر متن نو، حاصل تعامل و هم‌نشینی پنهان یا آشکار با متون پیشین یا هم‌عصر خود است. در این فرایند، متن تازه به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که اجزای برگرفته از متون مختلف، با ازدست‌دادن مرزهای مشخص خود، در ساختاری نوین و بازآفرینی شده ادغام می‌گردند. به بیان دقیق‌تر، آنچه از متون پیشین در این متن جدید باقی می‌ماند، صرفاً مواد اولیه‌ای است که در قالبی متفاوت تعریف شده است، به‌گونه‌ای که حضور آن متون در سطح آشکار متن به چشم نمی‌آید و تنها پژوهشگران و متخصصان آشنا با حوزه متن‌شناسی می‌توانند رد آن‌ها را تشخیص دهند (زینی وند و سلیمانی، ۱۳۹۱: ۱۴۴).

۱-۲-۳. تبیین

مرحله تبیین در تحلیل گفتمان، ناظر بر فهم گفتمان به‌مثابه یک کنش اجتماعی درون یک بستر اجتماعی - تاریخی گسترده است. در این مرحله، تلاش بر آن است که چگونه مناسبات و ساختارهای اجتماعی به گفتمان جهت می‌دهند و درعین‌حال، گفتمان‌ها نیز می‌توانند به بازتولید یا حتی دگرگونی آن ساختارها بیانجامند. درواقع، تبیین آشکار می‌سازد که روابط متقابل میان گفتمان و ساختارهای اجتماعی نه یک‌سویه، بلکه مناظره‌ای و پویا هستند. آنچه این تعامل را ممکن می‌سازد، دانش زمینه‌ای است؛ دانشی که از درون ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرد و نقش مهمی در ایجاد گفتمان‌ها دارد، و خود نیز توسط گفتمان‌ها بازتولید یا دگرگون می‌شود. به‌این‌ترتیب، گفتمان‌ها نه تنها بازتابی از نظم اجتماعی‌اند، بلکه عاملی مؤثر در تثبیت یا تحول آن نیز به شمار می‌آیند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۵). «در مرحله تبیین، باید به امور سیاسی و اجتماعی و نقش آنها در مضمون، ساختار و واژگان رمان توجه شود» (Hosseini and Sattari, 2018: 537).

۲-۲. بسمه عبدالعزیز و رمان الطابور

بسمه عبدالعزیز زاده ۱۹۷۶ در قاهره، نویسنده، روان‌پزشک، هنرمند تجسمی و فعال سیاسی و حقوق بشر مصری، ملقب به «شورش» است. او در قاهره زندگی می‌کند و مقاله‌نویس هفتگی روزنامه الشروق مصر است. به زبان عربی می‌نویسد و رمان‌هایش به نام «الطابور» و «هنا بدن» به زبان انگلیسی منتشر شد. برای کارهای ادبی و غیرداستانی خود، جایزه فرهنگی ساویریس و سایر افتخارات را دریافت کرد (مؤمنی، ۱۴۰۱: ۳). در رمان می‌خوانیم که دکتر طارق فهمی، پزشک اورژانس، روزی با پرونده‌ای مرموز از بیماری به نام یحیی جاد الرب سعید روبرو می‌شود. اطلاعات غیرمعمول این پرونده ذهن طارق را به خود مشغول می‌کند و او احساس می‌کند که این موضوع فراتر از یک مورد پزشکی ساده است، طارق برخلاف عادتش، پس از پایان شیفتش، بیمارستان را ترک نمی‌کند و به بررسی پرونده ادامه می‌دهد. در مسیر بازگشت به مطب، صحبت‌های رادیو درباره قوانین جدید دروازه، او را به این باور می‌رساند که نارضایتی عمومی منجر به آشوب شده و سیستم فعلی ناپایدار است. جامعه تحت سلطه نهادی مستبد به نام «دروازه» قرار دارد که پس از یک قیام مردمی به قدرت رسیده است. این سیستم با سرکوب اعتراضات و وضع قوانین سخت‌گیرانه، کنترل کامل جامعه را به دست گرفته و زندگی مردم را دشوار ساخته است. مردم برای انجام امور اداری در صف‌های طولانی گرفتارند. یحیی نیز در چنین صفی منتظر است؛ اما از انتظار خسته شده و آن را ترک می‌کند. در میان مردم، زن سالخورده‌ای از مشکلات معیشتی می‌گوید و اینس، معلمی که به دلیل تشویق نوشته انتقادی دانش‌آموزش تحت سوءظن قرار گرفته، مجبور به مراجعه به دروازه برای دریافت گواهی شهروندی می‌شود. ناجی، دوست یحیی، به مرد جوانی می‌گوید که برای دریافت داروی معده نیاز به مجوز دروازه دارد؛ این‌ها همه نشان از فروپاشی نظم و قانون و زندگی روزمره مختل شده مردم است. شهر در آشوب و ناامنی فرورفته، خیابان‌ها پر از زباله و آثار آتش‌سوزی است و مغازه‌ها بسته‌اند. ناجی و یحیی در این هرج‌ومرج به دنبال دکتر طارق می‌گردند و شاهد سقوط ساختارهای اجتماعی هستند. دکتر طارق در بررسی پرونده پزشکی یحیی، متوجه حذف اطلاعات حیاتی می‌شود. یک پزشک نظامی عکس رادیولوژی یحیی را از سرپرستار طارق غصب می‌کند و طارق به ارتباط این اتفاقات با دروازه پی می‌برد. طبق قوانین دروازه، گلوله در بدن یحیی ممکن است جزو اموال یگان امنیتی محسوب شود و خارج کردن آن بدون مجوز ممنوع است. امانی دوست یحیی، به دنبال دریافت عکس رادیولوژی او به بیمارستان مراجعه می‌کند؛ اما با ممانعت، بازجویی و برخوردی تحقیرآمیز روبرو می‌شود که او را عمیقاً آشفته می‌کند. این تجربه او را دگرگون می‌سازد و پس از بازگشت به خانه، رفتار و اخلاقش تغییر می‌کند که یحیی را نگران وضعیت او می‌سازد. شایعاتی درباره قطع تلفن‌ها، توقف مینی‌بوس‌ها و شنود مکالمات، به وحشت عمومی می‌افزاید. ایهاب، روزنامه‌نگاری که در پی جمع‌آوری اطلاعات است، افشا می‌کند که مکالمات و حتی صداهای محیط در حالت

خاموشی تلفن‌ها، ضبط و به پاسگاه ارسال می‌شوند. این کشف موجب ناپدیدشدن برخی افراد و افزایش ترس می‌شود، هرچند رسانه‌ها از پوشش این تحریم‌ها خودداری می‌کنند. با وخامت حال یحیی و ادامه کابوس‌های طارق و امانی، طارق تصمیم می‌گیرد بدون مجوز دروازه، یحیی را جراحی کند و این تصمیم هم هیچ‌وقت عملی نشد.

۳. تحلیل گفتمان انتقادی رمان الطابور

۱-۳. الطابور در سطح توصیف

بخش توصیف، به تحلیل ساختار زبانی متن می‌پردازد و شامل بررسی واژگان از جمله ترادف، تضاد، و محاوره‌ای و یا عامیانه بودن آنها، و همچنین ساختار دستوری جملات مانند معلوم یا مجهول بودن آنها می‌شود.

۱-۳-۱. هم معنایی یا ترادف

نویسنده، با بهره‌گیری از واژگان مترادف و هم معنا، قصد دارد مفاهیم و اغراض ذهنی خود را در اذهان مخاطب خود بهتر جای بدهد به طوری که این روابط معنایی، در این شاهد مثال دیده می‌شود:

«بل لأن شخصاً غیر متمرس یدو علیه أنه قد جاء إلى البوابة للمرة الأولى، أصابه الملل والکمد فغادر مكانه» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۱۷).

در این قسمت، عبدالعزیز از دو واژه مترادف ملل و کمد برای فرد درون صف استفاده کرده است که فضای اندوهناک و غم‌انگیز داخل صف را به تصویر بکشد؛ زیرا در صف، هیچ جنب‌وجوشی وجود نداشت و تمام افراد، بدون هیچ فعالیتی، ساعت‌ها در صف حضور داشتند. نویسنده، با آوردن واژه هم‌معنای آن واژه موردنظر، قصد بیان‌کردن اوج بی‌حوصلگی آن شخص و تأکید بر فضای حاکم بر صف را داشته است. به عبارتی دیگر، بالابودن دایره لغات نویسنده، سبب تثبیت واژگان در ذهن خواننده می‌شود و هدف عبدالعزیز از به‌کارگیری این ترادفات، توجه بیشتر خواننده به منظور موردنظر نویسنده است و از این جهت که معانی یکسانی دارند، سبب تأثیرگذاری بیشتر در ذهن خواننده نیز می‌شود.

«مع انتصاف نهار ذاک الیوم الغریب، وقع حدثان أثارا جدلاً وهرجاً فی الطابور» (همان: ۳۷).

در شاهد مثال ذکر شده، عبدالعزیز از دو واژه جدلا و هرجا استفاده کرده است تا اوج هیاهو و ولوله‌ای که در صف پیش‌آمده بود را برای خواننده با تأکید بیشتری بیان کند؛ زیرا این آشوب و هیاهو، ناشی از دو اتفاق پیش‌آمده در صف بود که اتفاق اول، از هوش رفتن زن سالخورده در صف است و اتفاق دوم، اعلام ایهاب به‌عنوان روزنامه‌نگار بود؛ در صورتی که افراد دیگری که دارای این شغل بودند، ترس از باخبر شدن مردم از شغل ایشان را داشتند؛ ولی ایهاب، پروایی از این بابت نداشت؛ بنابراین، دو واژه هم‌معنای ذکر شده در متن که برای این رویدادها بیان شده بود، به علت افزایش بار معنایی آن واژه ملل است؛ زیرا چنین به نظر می‌رسد که هدف عبدالعزیز، این است که مفاهیم خود را باظرافت بیشتری برای

مخاطب القا کند و اغراض خود را برای آنها به طور روشن‌تر و واضح‌تر بیان کند به گونه‌ای که اگر خواننده، نسبت به معانی یکی از واژگان، آگاهی لازم را نداشت، بتواند با کمک واژه‌های آشنا تر آن معنا را به خوبی درک کند.

«هو غامض وکتوم بعض الشیء، یغلق علی نفسه المکتب حتی فی أوقات الراحة...» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۱۰).

در این مثال هم بسیاری از کلمات از یک معنی خاص و واحد برخوردارند. به گونه‌ای که ما می‌توانیم هر کدام از آنها را به انتخاب خودمان در جمله موردنظر خود قرار بدهیم و هیچ خللی در معنای آن جمله رُخ ندهد. عبدالعزیز، از کلمات هم معنا برای تأکید گفته‌های خود استفاده می‌کند. از آن جایی که طارق را به عنوان شخصیتی درون‌گرا معرفی کرده است که دوستان زیادی ندارد و با همکارانش وقت زیادی را نمی‌گذراند و بیشتر زمان خود را به بیمارانش اختصاص می‌دهد و در زمان استراحت خودش را در اتاق حبس می‌کند، نویسنده برای تثبیت بهتر این توضیحات در ذهن مخاطب از دو واژه مترادف غامض و کتوم استفاده کرده که توسط آن به خواننده اطلاع بدهد که چنین رفتارهای سرزده از او نشان از مرموز و تودار بودن او دارد.

۲-۱-۳. تضاد

تضاد یا طباق، (الجارم و أمين، ۱۹۹۹: ۲۸۰) آرایه‌ای است که مؤلفان بیشتر برای یک یا دو کلمه که از لحاظ معنایی کاملاً متناقض هستند و دوتا مقوله جدا از هم هستند، را در کنار هم دیگر می‌آورند برای اینکه ذهن مخاطب را درگیر، و بیشتر مجذوب اثر خود کند؛ به طوری که این مفهوم، کاملاً در این شاهد مثال مشهود است:

«رد بطریقه الودیه الهادئه، وإن بدأ لها مکفهرأ علی غیر عاده» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۱۰).

در این نمونه، برخی از کلماتی که عبدالعزیز در رمان خود از آنها بهره برده است، از لحاظ معنا، در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و دارای معنای متضاد و متفاوت از هم هستند. عبدالعزیز، گاهی از تضاد برای نشان دادن دوگانگی حالت‌های شخصیت‌ها استفاده می‌کند که در این بخش از متن، کلمات ملایمت و خوشایندی که در مقابل آن کلمه ترش‌رویی است، نشان از حالت دوگانگی شخصیت طارق است؛ زیرا او سعی می‌کند حالت ظاهر خود را که همیشه ملایم و خرسند است را حفظ کند، اما دگرگون شدن حال درونی او سبب می‌شود صبح متوجه ترش‌رویی غیرمعمول او شود، زیرا گاهی غم و اندوه و اضطراب درونی فرد، به حدی می‌رسد که پنهان کردن آن از دید دیگران کار دشواری است.

«أقصى الشرق إلى أقصى الغرب، وحصدت فی طریقها الحرس القديم، ... لكنها لسوء الحظ أو ربما لحسنه، لم تستمر علی المنوال ذاته،...» (همان: ۱۶).

نویسنده در این بخش از متن، شکست‌دادن نیروهای امنیتی توسط مردم را شوربختانه یا خوشبختانه می‌داند و از دو واژه متضاد استفاده کرده است. زیرا شکست‌دادن نیروهای امنیتی، نشانه خوبی از این رویداد به شمار می‌رفت؛ اما سرنگون‌شدن جنبش هم از طرفی سبب ویرانی و آشوب شد. به همین دلیل عبدالعزیز می‌خواهد به خواننده بفهماند که از شکست نیروهای امنیتی احساس خوبی پیدا کرده است؛ اما این خوشحالی زیاد طول نکشید که به شکست و غم و اندوه منجر شد؛ به همین دلیل عبدالعزیز، این دو احساس متناقض و متضاد از هم را تجربه کرده است که دو مقوله جدا از یکدیگر هستند و احتمالاً از واژه شوربختانه دقیقاً در کنار کلمه خوشبختانه آورده تا به‌نوعی اشاره کند که بعداً همین نیروهای امنیتی سر برآوردند و دوباره قدرت را در دست گرفتند.

«كان وجهها رغم السمنة الواضحة يبدو شاباً، ربما في الثلاثينيات من العمر لها حاجبان رفيعان، وأنف دقيق، وبشرة معتنى بها» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۱۸).

کلمات دیگری که از لحاظ معانی با هم ناسازگار هستند و هیچ شباهتی میان آنها وجود ندارد واژه‌های مسن و جوان است که در این رمان یافت می‌شود به نظر می‌رسد هدف نویسنده از به‌کارگیری آنها در رمان خود، این بوده است که به خواننده منتقل کند که افراد داخل صف، از هر سن و سالی بوده‌اند و نویسنده، از این طریق، اشخاص داخل صف را برای مخاطب توصیف می‌کند که در تناقض بودن این واژه‌ها، سبب برجسته‌سازی متن در دید خواننده می‌شود.

۳-۱-۳. عامیانه و محاوره‌ای بودن واژه‌ها

«أی أوامر یا دکتور طارق؟ رد بطریقه الودودة الهادئة» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۱۰) و «سألني اخترتي مين؟ قلت له علمت على الهرم» (همان: ۱۰) و «أنا مش عارفة جواه إيه خير إنشالله، حضرتك تأمر بحاجه؟ ...» (همان: ۲۵).

کاربرد زبان عامیانه در مثال‌های مذکور را نباید نشانه‌ای از ضعف قلم یا فقدان تسلط زبانی نویسنده دانست، بلکه این انتخاب را می‌توان بخشی از سبک آگاهانه و هدفمند عبدالعزیز قلمداد کرد. استفاده از لهجه‌ها و واژگان گفتار محور، به‌ویژه در دیالوگ‌های میان‌فردی، از تکنیک‌هایی است که برخی نویسندگان، برای افزایش واقع‌نمایی و باورپذیری روایت به کار می‌گیرند. عبدالعزیز نیز در به‌کارگیری این شیوه موفق عمل کرده است، به‌گونه‌ای که فضای رمان برای خواننده ملموس‌تر و طبیعی‌تر جلوه می‌کند و مخاطب حس می‌کند با رویدادی واقعی مواجه است. در نمونه‌های متعدد از این رمان، گفت‌وگوهای میان شخصیت‌ها اغلب با استفاده از لهجه محلی و زبان عامیانه روایت شده‌اند. این امر از چند منظر قابل‌تحلیل است: نخست آنکه چنین رویکردی به ایجاد نوعی صمیمیت و نزدیکی میان شخصیت‌ها کمک می‌کند؛ دوم، استفاده از زبان گفتاری، موجب می‌شود کنش‌های کلامی میان افراد طبیعی‌تر و روان‌تر به نظر برسد؛ و در نهایت، این سبک بیان، موجب تسهیل درک مطلب برای مخاطبان

عام می‌شود. به عبارت دیگر، این انتخاب زیبایی، نه تنها انسجام روایت را خدشه‌دار نمی‌کند، بلکه بر گیرایی و شفافیت آن می‌افزاید و گروه‌های گسترده‌تری از مخاطبان را به خود جذب می‌کند؛ این هنر نگارنده، ممکن است به دلیل این باشد که او از این زبان محاوره‌ای استفاده کرده است، تا خواننده عمیق‌تر متوجه غم و اندوه شخصیت‌های رمان شود (محمود، ۲۰۱۹: ۴).

۴-۱-۳. معلوم یا مجهول بودن جملات

«بینما کُتِبَ علی بطاقةً بیضاء مستطیلةً مثبتةً فی المنتصف تماماً اسم یحیی جاد الرب سعید» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۹).

به‌کارگیری جملات مجهول توسط عبدالعزیز، می‌تواند نشان از آن باشد که هدف او تمرکز و تأکید بر افعال و اعمال انجام شده است، به همین دلیل، سعی در پنهان‌کردن فاعل در ذهن خواننده را دارد تا تعلیق رخ دهد و اطلاعات را کم‌کم به دست مخاطب برساند؛ زیرا این سبب شور و اشتیاق خواننده برای خواندن ادامه رمان می‌شود؛ بدین ترتیب عبدالعزیز در این عبارت از فعل مجهول بهره برده است؛ زیرا قصد بیان‌کردن فاعل، یعنی کسی که آن کارت شناسایی را نوشته بود، را ندارد که به نظر می‌رسد قصد او از این جمله مجهول این باشد که چیزی که از نظر عبدالعزیز، بااهمیت است آن کارت شناسایی است که جزئیات آن را که سفیدرنگ و مستطیل‌شکل است را توصیف می‌کند و در آخر گفته می‌شود که نام یحیی جاد الرب السعید در وسط کارت نوشته شده است؛ بنابراین فعل انجام شده، یعنی نوشته شدن نام یحیی بر روی کارت از نظر او مهم و قابل توجه است بدین ترتیب توجه خواننده را به سمت آن جلب می‌کند و فاعل را که در این قسمت حائز اهمیت نبوده است، را حذف کرده است.

«وأنهم لهذا یعرفون مصلحتهم جيداً، ولا یُخشی علیهم من أی انحراف» (همان: ۱۳).

نویسنده، در بخش دیگری از متن خود، از جمله مجهول استفاده می‌کند و می‌گوید زمانی که مجری شبکه مشغول صحبت با زنی بود که آن زن تمام زندگی خود را صرف فرزندانش کرده بود تا با رهنمایی‌هایش، بتوانند در آینده زندگی خوبی را برای خود رقم بزنند؛ به همین دلیل، نگران انحراف آنها از راه راست نبود. عبدالعزیز، در این قسمت، فاعل را برای خواننده آشکار نساخته است؛ زیرا فاعلی وجود نخواهد داشت که مانع موفقیت آنها شود به همین دلیل، فاعل شخصی یا عده‌ای نیستند که حتی برای خود نویسنده هم شناخته شده باشند که بخواهد آن را برای مخاطب ذکر کند؛ بنابراین، در این قسمت، قصد از مجهول آوردن جمله عدم شناخت و تسلط بر فاعل و تمرکز و تأکید عبدالعزیز بر فعل یعنی دچار انحراف نشدن فرزندان آن خانم بوده است.

«غاصت بیدها فی الجلباب الواسع، وأخرجت ورقهً صغیرهً کرتون کُتِبَ علیها شهادة صلاحیه مؤاطنه» (همان: ۱۹).

عبدالعزیز، همچنین در برخی از قسمت‌های رمان خود، فاعل را از خواننده مخفی می‌سازد؛ زیرا ذهن خواننده، زمانی که می‌بیند انجام دهنده عمل نامشخص است، به علت کنجکاوی، بیشتر به رمان دقت می‌کند تا جویای فاعل مورد نظر شود، به همین دلیل، عبدالعزیز در این شاهد مثال، بیان نکرده است که چه کسی در آن مقوای کوچک، آن عبارت «شهادة صلاحیه مواطنه» را نوشته است، تا انجام دهنده این عمل، برای خواننده مبهم باشد و ذهن خواننده را به سمت جستجو و تکاپو سوق دهد و انگیزه ی او را در دنبال کردن ادامه رمان افزایش دهد و یا اینکه ترس از افشای انجام دهنده آن فعل را دارد.

«تناول طارق رشفه من فنجان القهوة، وأخذ يروح ويحيى في الغرفة متطلعاً إلى الحافظه...» (همان: ۱۰).

عبدالعزیز، برخی از جملات ذکر شده در رمان را به صورت معلوم به کار برده است که این به معنای مشخص بودن انجام‌دهنده عمل است و این سبب می‌شود که خواننده، بتواند راحت‌تر مطلب را درک کند و بفهمد. در شاهد مثال ذکر شده، فاعل، طارق است که جرعه‌ای قهوه می‌نوشد و دور اتاق را قدم می‌زند. در این عبارت، فاعل مشخص و واضح است و بدین سبب، خواننده دچار سردرگمی نمی‌شود، و خواننده سریعاً متوجه این مهم شود که این ذهن طارق است که درگیر است و در اتاق خودش در یک جا نمی‌تواند بایستاد و برای درخواستی که یحیی برای عمل جراحی کرده، بسیار آشفته و نگران است.

«وجدت إيناس نفسها طرفاً في الأزمه التي نشبت على بعد أمتار قليلة من موقعها...» (همان: ۶۰).

نویسنده، برای توصیف و برجسته‌کردن برخی از شخصیت‌های رمان نیاز به آشکارسازی آنها برای خواننده را دارد؛ بنابراین با آگاهی مخاطب از افراد رمان، عبدالعزیز قادر به توصیف اعمال و حالات آنها خواهد بود، شخصیت دیگری که عبدالعزیز به توصیف آن با جمله معلوم پرداخته، اینس است که خودش را درگیر ماجرای رخ داده در صف نمی‌کند، زیرا اینس زنی را مشاهده می‌کند که با دخالت کردن در این ماجرا، مورد سرزنش مردان قرار گرفته است. اما در ادامه به دفاع از آن زن به سوی مردان می‌رود؛ عبدالعزیز در این قسمت از متن، برای اینکه اینس را به عنوان شخصیتی برای مخاطب بیان کند که مدافع حقوق زنان است، از جمله معلوم استفاده کرده است که فاعل را در دید خواننده برجسته و آشکار کند و به مخاطب تأکید کند که اینس چنین کاری را کرده است و آنها را از شخصیت و تفکر اینس باخبر سازد.

«انحنى ناجى هامساً فى أذن يحيى بأنه لو كان له فقط نصف اليقين والثقة اللذين تتعامل بهما هذه المرأة مع الجميع، لفعل الكثير رد على الفور» (همان: ۲۳).

به کاربردن جملات معلوم، درباره شخصیت‌های رمان صف، سبب آشنایی خواننده با اشخاص داخل رمان می‌شود، در نتیجه، مخاطب ارتباط نزدیک‌تری با آن افراد خواهد داشت و بهتر آنها را درک خواهد کرد؛ در شاهد مثال فوق، ناجی به یحیی می‌گوید که اگر نصف اعتقاد آن زن که باورداشت یحیی با یک

فنجان چای نعنا حالش بهتر می‌شود را داشت، اکنون وضعیتش بهتر بود. در این عبارت، با معلوم سازی فاعل‌ها، شخصیت یحیی و ناجی برای ما توصیف می‌شود که یحیی چندان اعتقادی به این باورها ندارد و به‌نوعی واقع‌گرا و عقل‌گرا بودن یحیی را به نمایش می‌گذارد؛ اما ناجی به آن زن اعتقاد بیشتری دارد و همچنین هدفش می‌تواند برجسته کردن نقش زن در طی رمان باشد که داروی شفای یحیی در دست آن زن است و اینکه ممکن است، این فنجان چای نعنا نمادی از انگیزه و حمایت یک زن از مردی باشد که در تنگنا قرار گرفته است.

۲-۳. الطابور در سطح تفسیر

همان‌طور که قبلاً بدان اشاره شد، تفسیر ما حاصل آن چیزی است که از متن می‌توان استخراج کرد. اکنون رمان صف را با توجه به تعاریف گفته شده، بررسی می‌شود.

۱-۲-۳. عنوان رمان و و بار معنایی آن

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، عنوان هر اثر ادبی خواه به‌صورت آگاهانه و یا ناآگاهانه نقشی بنیادین در بازتاب نگرش‌ها، دغدغه‌ها و جهان‌بینی نویسنده دارد. انتخاب عنوان «الطابور» برای رمان بسمه عبد العزیز، واجد بار معنایی عمیق و چندلایه‌ای است که می‌توان آن را آینه‌ای تمام‌نما از فضای ذهنی نویسنده تلقی کرد. این واژه در اصل تابور بوده، و کلمه‌ای ترکی است که به معنای صفی طولانی از هر چیزی است که رسیدن به آن هدف ممکن است دست‌نیافتنی باشد (الخطیب، ۱۹۹۶: ۳۰۱). در ساختار روایی رمان، به صف طولانی مردمی اشاره دارد که در برابر دروازه‌ای بزرگ ایستاده‌اند و با چشمانی منتظر، چشم به گشوده شدن آن دوخته‌اند، به امید آنکه گرهی از کارشان گشوده شود. نکته قابل توجه آن است که این وضعیت در طول کل رمان حفظ می‌شود و هیچ‌گونه گشایشی در وضعیت موجود رخ نمی‌دهد؛ گویی ایستایی و انتظار، به‌مثابه وضعیت دائمی جامعه، تثبیت شده است. این وضعیت نمادین را می‌توان در پیوند با بن‌مایه اصلی رمان، یعنی «ستم نظام‌های استبدادی بر مردم» تحلیل کرد. عبد العزیز با بهره‌گیری از تکنیک‌های روایی همچون توصیف دقیق و فضا سازی، توانسته است تصویری ملموس از وضعیت سرکوب‌شده مردم مصر ترسیم کند. استفاده از دروازه‌ای که همگان در برابر آن صف کشیده‌اند، نه تنها تصویرگر یک موقعیت واقعی است، بلکه از نظر ساختار معناشناختی، حاوی بار نمادین قابل تأملی است که به نظر می‌رسد دروازه، نماد حکومت حسنی مبارک و تشکیل حکومتی نظامی بعد آن است که مانعی بزرگ در مسیر تحقق خواسته‌ها و مطالبات مردم به شمار می‌رود. در نتیجه، عبد العزیز با خلق فضایی ایستا و بی‌پایان، نه تنها بر انسداد اجتماعی و ناکارآمدی نهادهای قدرت تأکید می‌کند، بلکه با بهره‌گیری از نمادپردازی و سمبلیسم، تصویری فراواقع‌گرایانه از ویران شهر اما معنادار از تجربه زندگی در یک جامعه خیالی با آینده‌ای پر از ظلم و ناامیدی را برای مردم به نمایش می‌گذارد.

۲-۲-۳. اسامی دخیل در رمان و اهمیت آن

نحوه انتخاب و چینش عنوان‌ها در یک رمان، بازتابی از تفکر و رویکرد ذهنی نویسنده نسبت به روایت و پیشبرد داستان است. از این عنوان‌ها می‌توان به درک عمیق‌تری از ماجراها، شخصیت‌ها و فضاهای روایی دست‌یافت؛ به‌گونه‌ای که حتی پیش از ورود به متن اصلی، نشانه‌هایی از محوریت موضوعی و دغدغه‌های نویسنده نمایان می‌شود. یکی از ویژگی‌های قابل‌توجه در این رمان، عنوان‌گذاری فصول به‌صورت جملات یا عبارات کامل است. این رویکرد نه تنها سبب برجسته‌شدن محتوای هر بخش می‌شود، بلکه می‌تواند نشانه‌ای از تمایل نویسنده به تأکید بر یک حادثه خاص یا انتقال مستقیم نکته‌ای کلیدی به مخاطب باشد. در چنین حالتی، عنوان‌ها به‌مثابه راهنماهایی عمل می‌کنند که مسیر دریافت معنا را برای خواننده هموار می‌سازند.

نویسنده همچنین در موارد متعددی از اسامی خاص شخصیت‌ها در عنوان استفاده کرده است. این امر بیانگر آن است که برای برخی شخصیت‌ها، جایگاهی ویژه در ساختار داستانی در نظر گرفته شده است؛ به‌گونه‌ای که هر یک از این عناوین و اسامی، بستری برای تبیین وضعیت روانی، اجتماعی یا نقشی است که آن شخصیت در روند وقایع ایفا می‌کند. نمونه‌هایی از این عناوین عبارت‌اند از: یحیی، طارق، ایناس، ایهاب، أم مبروک، أمانی، شیخ اعلی و... در این موارد، اسامی افراد به‌طور ضمنی وعده یک بررسی عمیق از سرگذشت و تأثیر این افراد بر روایت کلی رمان را می‌دهند به‌طور نمونه یحیی یک اسم عبری است که به معنای پابرجا بودن در زندگی طولانی است که این زندگانی مایه خیر و برکت در این زندگی می‌شود و طارق هم همان‌طور که در قرآن کریم آمده به معنای ستاره‌ای نورانی که در آسمان پیدا شود؛ و اسم ایناس نیز که اسمی عربی است از آنس گرفته شده به معنای آرامش و دارای احساسی لطیف و روحی آکنده از مهربانی و عزت‌نفس و سازگار با شرایط موجود است. همه اینها نشانگر آن است که نویسنده در انتخاب اسامی نیز هوشمندانه عمل کرده است، چراکه هر شخصیتی با معنای آن اسم کاملاً منطبق است. از سوی دیگر، عنوان‌هایی که به مکان‌ها یا رخداد‌های خاص مکانی اشاره دارند نیز در ساختار روایت نقش مهمی ایفا می‌کنند. نویسنده با برگزیدن نام‌هایی همچون *الطریق* *إلی أمانی*، *مستشفى الأجواء*، *الطریق إلی المقهی*، *اعلان البوابه* و *حمله المقاطعه*، تلاش دارد تمرکز مخاطب را به موقعیت‌های خاص جلب کند و اهمیت آن‌ها را در بستر داستان برجسته سازد. این عناوین اغلب با وقایعی گره‌خورده‌اند که یا نقطه عطفی در روایت ایجاد می‌کنند یا بار معنایی مهمی را در بطن خود دارند. با این حال، برخی از عنوان‌ها در نگاه نخست، مبهم یا کلی به نظر می‌رسند. عنوان‌هایی نظیر *الطابور*، *الاوراق*، *عن لیله ۱۸ یونیو*، *لا شیء*، *الزیاره*، *عطل شبکه المحمول*، *الجریده*، *الکابوس* و *الشاء*، در ابتدا اطلاعات صریحی ارائه نمی‌دهند؛ اما با پیشروی در متن، مخاطب در می‌یابد که این عناوین به‌صورت نمادین یا تعلیقی عمل کرده‌اند و در نهایت، اطلاعات دقیق و هدفمند را به خواننده منتقل می‌کنند؛ به عنوان نمونه عنوان «*عطل شبکه المحمول*» می‌تواند به قطعی اینترنت و

خراب شدن شبکه تلفن‌ها در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ اشاره داشته باشد. این نوع عنوان‌گذاری به جذب کنجکاوای مخاطب کمک کرده و او را به ادامه مطالعه ترغیب می‌نماید. در مجموع، می‌توان گفت ساختار عنوان‌ها در این رمان نه تنها نقش اطلاع‌رسانی و جهت‌دهی دارند، بلکه بخشی از راهبرد روایی نویسنده محسوب می‌شوند که تفکر، تمرکز و دغدغه‌های معنایی او را بازتاب می‌دهند.

۳-۲-۳. بافت موقعیتی

در این قسمت همان‌طور که در مبانی نظری پژوهش بدان اشاره شد؛ به سؤالات کلیدی از جمله اینکه، ماجرا چیست؟ چه اشخاصی در گیر آن هستند؟ هر کدام از اینها دنبال چه چیزی هستند؟ جان‌مایه متن در مورد چیست؟ پاسخ داده می‌شود.

رمان الطابور بر محوریت شخصیت یحیی شکل می‌گیرد؛ مردی که در جریان یک اعتراض مردمی علیه نظامی مستبد، مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. این گلوله نه تنها جسم او، بلکه روان و هستی‌اش را نشانه می‌رود؛ چرا که برای بیرون آوردن آن، تنها یک پزشک متخصص به نام طارق وجود دارد. اما طارق، در مواجهه با تهدیدها و فشارهای نهادی موسوم به «دروازه» از انجام عمل صرف‌نظر می‌کند؛ چرا که حفظ موقعیت شغلی‌اش را بر عمل به مسئولیت انسانی ترجیح می‌دهد. یحیی برای دریافت مجوز جراحی، مجبور است بارها و بارها در صفی طولانی بایستد؛ صفی که استعاره‌ای از بوروکراسی فلج‌کننده و تحقیرآمیز نظام است. این صف تنها یک‌روند اداری نیست، بلکه مرثیه‌ای است بر کرامت انسان. هر یک از افراد در صف، گرفتار مسئله‌ای منحصر به خود هستند، اما وجه اشتراکشان، بلا تکلیفی، استیصال و سرگردانی است. ماه‌ها می‌گذرد و این صف، تبدیل به یک ساختار ثابت در زندگی یحیی می‌شود، درحالی‌که هیچ اقدامی برای نجات جان او صورت نمی‌گیرد. در کنار روایت یحیی، داستان معلمی به نام اینس روایت می‌شود که به دلیل تشویق دانش‌آموزان به حقیقت‌گویی و اعتراض به ناعدالتی، از شغل خود برکنار می‌شود. اینس، نماد روشنفکری معترض در نظامی است که آزادی بیان را خطری علیه بقای خود تلقی می‌کند. شخصیت دیگری که در رمان حضور مؤثر دارد، امّ مبروک است؛ مادری که یکی از فرزندان به دلیل عدم حمایت مالی از سوی دروازه، جان خود را از دست می‌دهد. مرگ فرزند او حاصل قضا و قدر نیست، بلکه نتیجه مستقیم بی‌کفایتی و بی‌تفاوتی ساختاری سیاسی در مصر است که ارزش جان انسان‌ها را تابع تصمیم‌های اداری و امنیتی می‌داند. در جای دیگر، ایهاب، روزنامه‌نگاری است که با جدیت در پی گردآوری اسناد و مدارک برای مستندسازی واقعیت‌هاست؛ او بر این باور است که دروازه از تلاش‌های او قدردانی خواهد کرد، اما واقعیت این است که در نظامی اقتدارگرا، حقیقت نه تنها ارزشمند نیست، بلکه تهدیدی بالقوه تلقی می‌شود. ایهاب، در نهایت در می‌یابد که وظیفه روزنامه‌نگار در چنین سیستمی، نه روشنگری، بلکه تأیید و تکرار روایت رسمی قدرت است. شخصیت اصلی رمان، یحیی، پس از مجروح شدن در اعتراض مردمی، برای دریافت مجوز جراحی، ماه‌ها در

صفی طاقت فرسا انتظار می‌کشد، دکتر طارق، پزشک متخصص، به دلیل ترس از تهدیدهای نهادهای دروازه، از عمل جراحی خودداری می‌کند، اینس، معلمی است که به دلیل تشویق دانش‌آموزان به اعتراض از کار برکنار می‌شود. ام مبروک، مادری از طبقه فرودست است که فرزندش را به دلیل نبود حمایت درمانی از دست می‌دهد، ایهاب، روزنامه‌نگاری ایده‌آل‌گراست که در پی مستندسازی حقیقت است، اما قربانی سازوکار دروغ محور قدرت می‌شود، حمود، از اعضای گارد ویژه، در جریان اعتراضات مردمی به رودخانه انداخته می‌شود و نمادی از فروپاشی ترس از نیروهای سرکوبگر است، و دخالت مرد سفیدپوش و یک روحانی محافظه‌کار در صف که به عقیده بسمه عبدالعزیز، این جامعه، یک دیستوپیایی نظامی و مذهبی است، به دلیل اینکه نظام با روحانیون همکاری می‌کند و به‌گونه‌ای از دین و متون دینی سوءاستفاده می‌کند و برای فریب انسان‌ها، آن را به کار می‌گیرد و از کتب مقدس دینی برای توجیه ریاکاری‌های خود و وعده‌های دروغینش استفاده می‌کند و ظلم و ستم خود را خواست خداوند می‌داند و هیچ نهادی آنها را در این زمینه بازخواست نمی‌کند که به نظر می‌رسد نویسنده به احزاب و گروهایی از جمله اخوان‌المسلمین اشاره دارد (مؤمنی، ۱۴۰۱: ۱۹۵).

۳-۲-۴. بینامتنیت

از منظر ژرار ژنت، هرگاه بخشی از یک متن که آن را متن یک می‌نامیم به‌گونه‌ای در متن دو حضور یابد، می‌توان گفت که این دو متن در رابطه‌ای بینامتنی قرار گرفته‌اند. این حضور می‌تواند به‌صورت مستقیم، آشکار یا حتی تلویحی و ضمنی باشد. به بیان دیگر، آنچه رابطه بینامتنی را شکل می‌دهد، اساساً نوعی هم‌نشینی یا هم‌زیستی یک متن در دل متن دیگر است که به خواننده امکان می‌دهد ردّ یا بازتابی از متن نخست را در ساختار معنایی یا روایی متن دوم باز یابد (آرخی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۵).

در رمان الطابور، اثر بسمه عبدالعزیز، به شکل آشکار از دو شاهکار مهم ادبیات کشورهای غربی یعنی رمان ۱۹۸۴ جرج اورول نویسنده انگلیسی و رمان محاکمه اثر فرانتس کافکا نویسنده آلمانی تأثیر پذیرفته است. وجه اشتراک هر سه اثر، بازنمایی جهانی است که در آن قدرت، کنترل کامل بر بدن، ذهن و سرنوشت انسان‌ها و بوروکراسی به ابزاری برای نابودی فردیت و کرامت انسانی تبدیل شده است. الطابور، همچون رمان ۱۹۸۴ است، زیرا در دنیای جورج اورول، نظامی مستبد و زورگو همه چیز را تحت سلطه و کنترل خودش قرار می‌دهد؛ بنابراین لجبازی‌کردن و نافرمانی از او و همچنین مقاومت در برابر او بی‌فایده است؛ زیرا این نظام تمامی مقاومت‌ها را سرکوب می‌کند؛ مشابه این قدرت ظالم در رمان الطابور است که همه افراد در صفی طولانی و در انتظار مجوز هستند؛ اما انتظار آنها عبث است؛ زیرا دروازه همه واقعیت‌ها را مخفی نگه می‌دارد تا حدی که تمامی دستگاه‌های اشعه ایکس را در بیمارستان‌ها و مراکز درمانی نابود می‌کند (معتز، ۲۰۱۷: ۴). این درون‌مایه، به طور کامل در اثر الطابور نیز

بازتاب یافته است؛ جایی که شخصیت اصلی، یعنی یحیی، حتی برای زنده ماندن باید از نهادی ناشناس و بی چهره به نام دروازه اجازه بگیرد، و زندگی اش در صف انتظار مجوز می‌گذرد.

و به عبارت دیگر می‌توان گفت هر دو رمان، جنبه خیالی دارند؛ همان‌طور که در رمان جورج اورول، در کشور خیالی به نام اقیانوسیه رخ می‌دهد و در سلطه یک حکومت خیالی، به نام برادر بزرگ است؛ رمان الطابور هم تحت کنترل نظام قدرتمند به نام دروازه است؛ در هر دو، زندگی روزمره افراد تحت سلطه نهاد قدرتمند اداره می‌شوند و هرگونه نظر و رفتار افراد که مخالف با خواسته‌های این نظام باشد، سرکوب می‌شود و این افراد در قبال آن، بهای سنگینی را می‌پردازند که این بها می‌تواند از دست دادن شغل، فرزند و حتی جان خود باشد.

وینستون در رمان جورج اورول و یحیی در رمان الطابور، شخصیتی مشابه به هم دارند که می‌توان آنها را این‌گونه تفسیر کرد که هر دو برای رسیدن به آزادی، خطرات بزرگی را متحمل می‌شوند و زندگی هر دو، با ترس و نظارت آن سیستم سلطه‌گر سپری می‌شود؛ به‌طور کلی، می‌توان گفت این دو اثر ادبی با به‌تصویر کشیدن جامعه دیستوپیایی و حکومت‌های ظالم و تمامیت‌خواه، قصد دارد ذهن مخاطب را به تفکر و اندیشه عمیق، در مورد مفاهیمی مانند آزادی بیان و عمل وادارد.

از سوی دیگر، شباهت‌های ساختاری و مفهومی میان اثر الطابور و محاکمه کافکا نیز قابل توجه است. در رمان محاکمه، شخصیت اصلی، جوزف، بدون آگاهی از اتهامش گرفتار سیستمی مبهم و بی‌پاسخ می‌شود؛ زیرا توسط یک حاکم نامعلوم دستگیر می‌شود او را متهم به جرمی ناآشکار می‌کنند که مرتکب نشده است؛ بنابراین همین حس سرگردانی، بیگانگی، و بی‌منطقی نظام اداری در الطابور نیز مشاهده می‌شود؛ جایی که یحیی برای دریافت مجوز عمل جراحی، باید از نهادهایی عبور کند که نه منطقی دارند و نه پاسخگو هستند (معتز، ۲۰۱۷: ۳). در هر دو اثر، فرد در برابر سازوکاری غیرانسانی، بی‌چهره و سرد، تنها و ناتوان رها شده است؛ زیرا جوزف هم مانند وینستون و یحیی، تمام تلاش خود را می‌کند که خود را از این جرم نامعلوم جدا کند؛ او که در این راه تنهاست و به‌ظاهر کسی به او کمک نمی‌کند، سختی‌های بسیاری را تحمل می‌کند تا خود را از این قضاوت نایجا نجات دهد و این رمان، از آن نظر که شخص حاکم و افراد آن در رمان، به طور دقیق مشخص نیست؛ مانند رمان الطابور است؛ زیرا در این رمان، تا انتها معلوم نیست که دروازه، زیر نظر چه شخصی و چه افرادی اداره می‌شود و در طی رمان، نامی معین از رهبر آن و زیردستان او برده نمی‌شود؛ با اینکه در طول رمان، نام دروازه و یگان‌های امنیتی او زیاد برده می‌شود؛ اما اطلاعاتی بیش از این در اختیار خواننده قرار نمی‌گیرد و نویسنده به مجهول و مخفی نگه داشتن این سیستم اکتفا می‌کند و در مجموع، هر دو رمان با پایان باز و ناتمام رها می‌شوند و نویسنده با پیرنگ باز، دو هدف دارد که به مخاطب خود القا کند که الطابور اولاً نه تنها ادامه‌دهنده سنت رمان‌های ضد اتوپیایی یا ویران شهر است، بلکه با بومی‌سازی این مضمون در زمینه سیاسی و اجتماعی

خاورمیانه، روایتی تازه و هشداردهنده از فروپاشی ارزش‌های انسانی در سایه نظام‌های اقتدارگرا ارائه می‌دهد و گویای ادامه این وضعیت تأسفبار جامعه مصر است. ثانیاً، رمان را با پایان باز و بدون نتیجه قطعی رها می‌کند تا خواننده، خودش سرنوشت یحیی را حدس بزند که بعد از خارج شدن گلوله یحیی به زندگی خود ادامه می‌دهد یا این عمل جراحی سبب مرگ او می‌شود؟!

۳-۳. تبیین

نویسنده الطابور به طور مستقیم و غیرمستقیم و با نگاهی انتقادی به فضای سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر اشاره می‌کند. این انقلاب که باهدف سرنگونی دیکتاتوری و استبداد، دستیابی به آزادی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی آغاز شد، امیدی تازه در دل مردم مصر ایجاد کرد. اما دیری نپایید که با بازتولید ساختارهای سرکوبگر در پوشش‌های جدید، بسیاری از آرمان‌های آن به محاق رفت که این می‌تواند به حکومت‌نظامی که پس از حسنی مبارک شکل گرفته بود، اشاره کند. باتوجه به فعالیت این نویسنده در تشکل‌ها و انجمن‌ها و مجلات هفتگی، این اثر ادبی ارتباط تنگاتنگی از ناکامی‌های پس از انقلاب و استقرار دوباره اقتدارگرایی در شکلی پیچیده‌تر دارد. شخصیت‌های رمان، به‌ویژه یحیی، نماد شهروندانی هستند که در اعتراض به بی‌عدالتی اجتماعی و سیاسی برخاسته‌اند؛ اما در نهایت با سرکوب و قلع‌و‌قمع مواجه شده‌اند. نهاد دروازه در رمان، دستگاه‌های امنیتی _ نظامی و اداری پس از انقلاب که با پوشش قانونی و دیوان‌سالاری، زندگی مردم را تحت کنترل خود درآورده بودند را برای مخاطب تجسم می‌کند؛ به طوری که حتی برای دریافت یک مجوز برای جراحی ساده، نیازمند عبور از هزار مانع غیرانسانی و تحقیرآمیز هستند. این اثر ادبی همچنین با نمایش صف طولانی مردم، نمادی از وعده و وعده‌های بر زمین مانده انقلابیون ۲۰۱۱ مصر را ترسیم می‌کند؛ وعده‌هایی که مردم را در انتظار نگه می‌دارند بی‌آنکه تغییری در وضعیت واقعی مردم ایجاد کند. در این صف، افراد مختلف با خواسته‌هایی مشروع ایستاده‌اند، اما هیچ‌کدام به نتیجه نمی‌رسند؛ تصاویری که بسیار با واقعیت‌های اجتماعی پس از انقلاب مصر هم خوانی دارد. از سوی دیگر، شخصیت‌هایی چون اینس، ایهاب، ام مبروک و حمود هر یک نماینده اقشاری با دغدغه‌ای متفاوت هستند که در جریان انقلاب مشارکت داشتند؛ اما بعدها توسط نظام جدید مصر، سرکوب، و یا به حاشیه رانده شده‌اند که به گفته خود نویسنده که در یک مصاحبه به آن اشاره کرد، جرقه این کار که شخصیت‌ها را در طبقات مختلف انتخاب کند، آنجا خورد که بیمارانی با مشکلات گوناگون در طیف‌های مختلف نزد این روان‌پزشک یعنی عبدالعزیز مراجعه می‌کردند. در واقع می‌توان گفت دلیل اصلی که این رمان را واقع‌گرایانه جلوه می‌دهد این است که پدیدآورنده این اثر، حوادث واقعی و غم‌انگیز از افراد آسیب‌دیده را شنیده است و به کمک آن توانست این اثر را پدید آورد که مانند یک موجود زنده‌ای باشد که رنج و درد مردم را از نزدیک مشاهده کرده است (محمود، ۲۰۱۹: ۷).

همچنین نویسنده با انتخاب واژگانی نمادین چون بوابه، الهیه الأولى، الحرس الأمنی، الأحداث المشینة، رصاصه و... به طور تمثیلی، سرنوشت جنبش‌های مردمی و سرکوب آنها را در نظام‌های اقتدارگرا پس از انقلاب ۲۰۱۱ که در اعتراضات نسبت به انور سادات رخ داده بود نیز، ترسیم می‌کند. طبق این مسئله، شواهدی از متن رمان، دال بر این موضوع است که به‌روشنی به رخداد‌های انقلاب و پس از آن اشاره دارد و رابطه‌ای عمیق میان متن ادبی و واقعیت سیاسی برقرار می‌کند.

در بخشی از رمان آمده است «جمله ما استنتجه أن بعض الأشخاص قد ضجوا وتضایقوا من اضطرارهم لاتباع النظام الصارم الذی وضعته البوابة بعد ظهورها بفترة وجیزة...» (عبدالعزیز، ۲۰۱۳: ۱۴). این شاهد مثال به‌خوبی نمایانگر واکنش مردمی نسبت به سیستم سرکوبگر جدید پس از استعفای حسنی مبارک، است که پس از ظهور ناگهانی دروازه بر جامعه حاکم شده است. این می‌تواند به مرحله پس از سقوط حسنی مبارک و روی کار آمدن نیروهای نظامی یا امنیتی و حتی بازگشت عناصر رژیم سابق اشاره داشته باشد که با وعده نظم و ثبات، ساختارهای جدید اما سرکوبگر را جایگزین خواسته‌های انقلابی کردند. در ادامه آمده است: «تجمع هؤلاء الأشخاص وراحوا یحتجون ویشاغبون بالقرب من الساحة... مُجَاهِرَةً بالعصیان، ومنددة بتعدیات البوابة واستبدادها» (همان: ۱۴)، به نظر می‌رسد که به صحنه تظاهرات میدان التحریر در انقلاب ۲۰۱۱ اشاره دارد، جایی که مردم در میدانی عمومی تجمع کرده بودند و با صدای بلند خواستار پایان ظلم و استبداد شدند. عباراتی مثل «مجاهرة بالعصیان» و «منددة بتعدیات البوابة» اشاره مستقیم به فضای انقلابی و مقاومت جمعی مصر دارد.

در بخش دیگری از رمان، نویسنده آورده است «التقی الجمعان وثارت المعركة، وسقط من سقط، قبل أن یحسم کل شیء لصالح البوابة وحرسها...» (همان: ۱۵). به نظر می‌رسد این توصیف یادآور سرکوب خونین تظاهرات توسط گارد ویژه و نیروهای امنیتی ارتش مصر و پیروزی نهایی دست‌نشانده حسنی مبارک است؛ چنان‌که در مصر، پس از شورش اولیه، نیروهای امنیتی با شدت وارد میدان شدند و بسیاری از اعتراضات را سرکوب کردند. در واقع، این بخش نشان می‌دهد که چگونه دروازه و در واقع نظام دیکتاتوری بار دیگر سلطه خود را اعمال می‌کند. در نهایت، با اشاره به «الهیه الأولى» در متن: «...خمدت الهیه الأولى بعد أن رمت کل منطقة المناطق الأخری بالخيانة... ثم دخلت فیما بینها فی معركة طویلة وتناست ما کان من أمر الحاکم» (همان: ۱۶) به طور تمثیلی، به فروپاشی همبستگی میان نیروهای انقلابی پس از پیروزی اولیه اشاره دارد. همان‌طور که در مصر، پس از سقوط دیکتاتوری حسنی مبارک، اختلافات داخلی، شکاف‌های سیاسی و مذهبی میان انقلابیون، باعث تضعیف حرکت و بازگشت اقتدارگرایی شد. توصیف بازسازی دیوارها نیز به احیای ساختارهای سرکوبگر رژیم سابق در قالبی جدید اشاره دارد. در نتیجه رمان الطابور، با بهره‌گیری از زبان استعاره، دروازه را به نماد نظام پساانقلابی مصر تبدیل می‌کند که نه تنها خواسته‌های مردم را برآورده نکرد، بلکه با ظاهری قانونی و

بوروکراتیک، شکل تازه‌ای از سلطه و سرکوب را اعمال کرد. شواهد ارائه‌شده از متن رمان، به‌خوبی ارتباط بین اثر ادبی و تجربه زیسته جامعه مصر پس از انقلاب سال ۲۰۱۱ را نشان می‌دهند و بیانگر این واقعیت تلخ است که آرمان‌های انقلاب، در سایه استبداد نوسازی‌شده، محو شده‌اند.

3-3-1. ویران شهر در الطابور و دیگر آثار عربی

جامعه دیسویپای در رمان الطابور، همچون رمان حرب الکلب الثانیة از ابراهیم نصرالله است؛ زیرا در این رمان، پزشکان بی‌رحمی وجود دارند که به علت اینکه بیمار قادر به پرداخت هزینه جراحی نبوده است، از عمل جراحی او اجتناب می‌ورزند و بعد اینکه از بیمار، در ازای هزینه عمل جراحی طلا و جواهر می‌گیرند، او را عمل می‌کنند، ولی به خاطر تاخیر در عمل او، بیمار جان خود را از دست می‌دهد. در رمان الطابور نیز، طارق، پزشک یحیی، به خاطر از دست ندادن شغل و حفظ جایگاه خود، عمل جراحی یحیی را انجام نمی‌دهد و در نهایت که به طور مخفیانه او را عمل می‌کند متوجه نخواهیم شد که یحیی، سلامتی خود را دوباره به دست می‌آورد یا خیر. در هر دو رمان، پزشکان نمونه‌ای از آحاد جامعه هستند که به جای حس بشردوستانه به فکر منافع خود هستند و این نشان دهنده یک جامعه دیستویپایی است (بازیار، ۱۴۰۳: ۱۰۸).

و از آن‌جهت که از خصیصه‌های یک جامعه دیستویپایی، زمان ثابت و بدون حرکت است، این دو رمان مشابه هم هستند؛ در رمان الطابور، مردم در طول رمان در صفی ایستا هستند و خیلی از افراد داخل صف، انتظارکشیدن در این صف را کاری بی‌هوده و عبث می‌پندارند. زیرا افرادی که در ابتدای رمان داخل صف هستند، در انتهای رمان هم همچنان در صف قرار دارند؛ و هیچ‌کدام از خواسته‌های خود را مطالبه نکردند و این توقف زمان به‌گونه‌ای است که زمان حرکت نمی‌کند تا آنها به هدف خود برسند و این ثابت‌بودن زمان در رمان حرب الکلب الثانیة هم دیده می‌شود که مردم آن از این ایستایی بودن زمان به‌شدت آزرده‌خاطر می‌شوند؛ زیرا هیچ پویایی و تغییری صورت نمی‌گیرد تا سرنوشت آنها مشخص شود.

۴. نتیجه‌گیری

بسمه عبدالعزیز در اثر خود با بهره‌گیری از مؤلفه‌های توصیف، تفسیر، تبیین، توانسته است ساختارهای زبانی و ایدئولوژیک جامعه معاصر مصر را به‌خوبی بازتاب دهد. در سطح توصیف، نویسنده به‌طور چشمگیری از جملات مجهول بهره گرفته است؛ این امر نشان از عدم احاطه کامل راوی بر برخی رویدادها و فضای مبهم و پراضطراب حاکم بر متن دارد. همچنین، کاربرد فراوان ترادف در انتقال مفاهیم ذهنی نویسنده و استفاده از تضاد و طباق برای نمایش دوگانگی شخصیت‌ها و انعکاس دیالوگ بین افراد موجود در این حوادث از زبان عامیانه و محاوره‌ای استفاده کرده که به نظر می‌رسد هدفش آنس بیشتر عوام در درک مطلب است و همه اینها از شگردهای زبانی اوست. در سطح تفسیر، عبدالعزیز

زبان را در بافت موقعیتی آن به کار می‌گیرد تا مسائل اجتماعی و سیاسی مصر را بازتاب دهد؛ در این میان تکنیک در رمان به‌وضوح دیده می‌شود. در مبحث تأثیرپذیری وی از رمان‌های ۱۹۸۴ اثر جورج اورول و محاکمه اثر فرانکس کافکا، تأثیر پذیرفته است و بر عمق و پیچیدگی روایت افزوده است. در سطح تبیین، نویسنده با ارجاع‌های ضمنی و سرخ‌های متنی، قصد دارد رخداد‌های انقلاب ۲۰۱۱ مصر را به تصویر بکشد و به واکاوی فشارهای ساختار قدرت بر فرد بپردازد.

در اثر الطابور به‌گونه‌ای هوشمندانه از گفتمان مستقیم و غیرمستقیم استفاده شده است تا راحت‌تر اسباب قدرت و جبر در جامعه تحت سیطره اقتدارگرایی مصر را به تصویر بکشد. در گفتمان مستقیم که اغلب از زبان افراد ذی‌نفع، رسانه‌ها یا اطلاعیه‌های دروازه بیان می‌شود، نویسنده عمداً زبانی آمرانه، خشک و بی‌چون‌وچرا به کار می‌برد؛ زبانی که بازتاب‌دهنده جامعه‌ای دیوان‌سالار و ناتورالیستی است. این نوع گفتار حامل دلالت‌های آشکار از اطاعت، انقیاد و تحمیل است و اسباب کنترل ذهنی و رفتاری مردم جامعه را به نمایش می‌گذارد. در مقابل، گفتمان غیرمستقیم که عمدتاً در روایت شخصیت‌ها، ذهنیات آن‌ها و گفت‌وگوهای روزمره بازتاب می‌یابد، نشان‌دهنده بحران هویت، اضطراب و ناتوانی در مواجهه با نظام سلطه است؛ بنابراین، تقابل میان گفتمان مستقیم و غیرمستقیم در الطابور به‌منزله بازتاب دو سطح از گفتمان جبر و قدرت عمل می‌کند؛ سطح آشکار قدرت رسمی و سطح پنهان و درونی‌شده اطاعت یا مقاومت فردی. عبدالعزیز با این دوگانگی گفتمانی، نه فقط نظام سیاسی مصر، بلکه روان‌شناسی جمعی مردم در دوران پس از انقلاب را نیز رمزگشایی می‌کند و نیز با مقایسه الطابور با دیگر آثار ادبیات عربی به‌عنوان نمونه، رمان حرب الکلثانیة، شاهد جامعه‌دیستوپیایی خواهد شد که رکود و حالت ایستایی و وضعیت نابسامان به‌وضوح در آنها دیده می‌شود.

منابع

آرخی، کمال‌الدین، محمود عباسی و عبدالعلی اویسی کهنخا، (۱۳۹۵)، «بررسی و تحلیل عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران با رویکرد بینامتنی نگری...»، ادب حماسی، شماره ۲، صص ۱۳-۳۳.

آقاگل‌زاده، فردوس، (۱۳۸۵)، تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: علمی و فرهنگی.

آقاگل‌زاده، فردوس؛ سادات غیاثیان، مریم، (۱۳۸۶)، «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی» زبان و زبان‌شناسی، شماره ۱، صص ۵۴-۳۹.

بازیار، عاطفه، شهریار همتی، علی سلیمی، تورج زینی وند، (۱۴۰۳)، «بررسی و تحلیل مولفه‌های برجسته دیستوپیا در رمان «حرب الکلثانیة» اثر ابراهیم نصر الله» ادب عربی، شماره ۴، صص ۹۷-۱۱۶.

- پالمر، فرانک، (۱۳۷۴)، *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کورش صفوی، ج ۲، تهران: کتاب ماد.
- پاینده، حسین، (۱۳۸۲)، *گفتمان نقد*، تهران: روزگار.
- الجارم، علی؛ امین، مصطفی، (۱۹۹۹م)، *البلاغة الواضحة*، بی‌جا: دارالمعارف.
- حاجی‌زاده، مهین؛ قهرمان‌پور، معصومه، (۱۳۹۸)، «بررسی و نقد *رمان ام‌سعد و دخترشینا بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف*»، *ادبیات تطبیقی*، شماره ۴، صص ۳۷-۱۹.
- خشنودی چر و ده، بهرام؛ ربانی خانقاه، میثم، (۱۳۹۴)، «بررسی وجوه *گفتمان روایی* در حکایت‌های *مرزبان‌نامه*»، *ترویج زبان و ادب فارسی دانشگاه محقق اردبیلی*، بی‌تا.
- الخطیب، مصطفی عبدالکریم، (۱۹۹۶م)، *معجم المصطلحات والقاب التاريخية*، بیروت: مؤسسه الرسالة.
- زینی‌وند، تورج؛ سلیمانی، کامران، (۱۳۹۱)، «نقد *بینامتنی قرآنی* در شعر *دینی احمد وائلی*»، *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*، شماره ۵، صص ۱۴۳-۱۶۰.
- زینی‌وند، تورج؛ صولتی، سمیه، (۱۳۹۸)، «*گفتمان‌شناسی داستان کوتاه* طریق اخلاص با نگاهی بر رویکرد *انتقادی نورمن فرکلاف*»، *لسان‌مبین*، صص ۴۳ تا ۶۳.
- شعیری، حمیدرضا، (۱۳۸۵)، *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان*، تهران: سمت زبان و ادبیات فرانسه.
- طاهری‌نیا، علی باقر، محمدمهدی کریمی و معصومه تقی‌زاده، (۱۴۰۲)، «*تحلیل گفتمان انتقادی رمان راس الشیطان نجیب الکیلانی بر اساس نورمن فرکلاف*» *نقد ادب عربی*، شماره ۲۶، صص ۲۲۴-۲۵۰.
- عبدالعزیز، بسمه، (۲۰۱۳)، *الطابور*، مصر: دارالتنوير.
- عکاشه، محمود، (۲۰۰۵م)، *لغة الخطاب السياسي دراسة لغوية تطبيقية في ضوء نظرية الاتصال*، مصر: دار النشر للجامعات.
- فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، مترجم: فاطمه شایسته پیران و دیگران، چاپ دوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- فیلیس، لوئیز؛ یورگنسن، ماریان، (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، مترجم: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

مباشری، محبوبه، واعظزاده، فائزه، (۱۴۰۲)، «تحلیل گفتمان انتقادی تمهیدات عین القضاة همدانی با رویکرد نور من فرکلاف»، علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا(س)، صص ۷۷ تا ۱۰۳.

مؤمنی، مهدیه، (۱۴۰۱)، صف، تهران: مهرگان خرد.

_ Hosseini & Sattari,(2018),A REVIEW OF NAGUIB MAHFOUZ'S 'THE BEGGAR' BASED ON NORMAN FAIRCLOUGH'S CRITICAL DISCOURSE ANALYSIS,International Journal of Social Sciences,Volume 4Issue 1, pp-525 554.

ارجاع به سایت‌های اینترنتی

محمود، علاء‌الدین(۲۰۱۹)، «الطابور... شخصیات مستتبه فی واقع مأزوم»

<https://www.alkhaleej.ae/>

BB-%۲C%۱B%۸D%۸۸%۹D%۸A%۸D%۷A%۸D%۷B%۸D%۸۴%۹D%۷A%۸AB%D

[AA-%۸D%۷A%۸A%D۸%۹D%۵B%۸AE%D%۸D%۴B%۸%D](#)



مجلة نصف سنوية دراسات متعددة التخصصات في اللغة العربية وآدابها

التقديم الدولي الإلكتروني: ٢٠٩٢-٦٩٥٥



انعكاس خطاب القوة و السلطة في رواية «الطابور» لبسمة عبد العزيز على اساس منهج نورمان فيركلاف

عبدالله حسيني^١، سيد شاهو ابراهيم زاده^٢، شقایق حضاری^٣

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

^٢ طالب الماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

^٣ طالبة الماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

ملخص	معلومات المقالة
أنجزت هذه الدراسة بهدف تحليل كيفية انعكاس خطابات القوة والسلطة في المستويات اللغوية والدلالية للأثر الأدبي. رواية "الطابور" للادبية بسمة عبد العزيز، هي عمل ما بعد حداثي يعكس خطابات الإكراه والسلطة كمحورين أساسيين في البنية السياسية والاجتماعية لمصر المعاصرة. تكمن أهمية هذه الدراسة في إظهار كيف يمكن لعمل أدبي أن يجسد آليات وأدوات الهيمنة، السيطرة والمقاومة في مجتمع تحت الحكم المصري. والمجتمع الإحصائي لهذه الدراسة هو رواية الطابور، والتي تعد من أبرز نماذج الأدب الثوري المصري بعد عام ٢٠١١م. تعتمد هذه الدراسة على المنهج الوصفي التحليلي، الذي يعتمد على منهج تحليل الخطاب النقدي لنورمان فيركلاف. تثبت نتائج البحث أن المؤلف على مستوى الوصف و باستخدام الجمل المجهولة واللغة العامية والمرادفات و يعيد خلق جو غامض وتحدي من مجتمع مليء بالاختناق والغموض والظلم والتعذيب والفساد بين الحكومة والشعب في السلطة والطبقات غير القيادية في مصر في الطابور الطويل أمام باب كبير ومغلق دائماً. وعلى مستوى التفسير، يُلاحظ السياق الاجتماعي والسياسي للغة وتأثيرها بنصوص التناس مثل رواية "١٩٨٤" لجورج أورول ورواية "المحاكمة" لفرانتس كافكا، لتجسيد نظام الحكم المستبد في مصر خلال الأعوام ٢٠١١ إلى ٢٠١٦. أما على مستوى التبيين، فإن الكاتبة تنقد وتصف الإشارات الضمنية والدلائل النصية، بنية السلطة الأوتوقراطية في مصر ما بعد ثورة ٢٠١١م و وضعها المُزري، مصورا للقراء مدينة ديستوبيا.	نوع المادة: مقالة محكمة تاريخ الوصول: ١٤٤٦/٠٩/٢٠ تاريخ القبول: ١٤٤٧/٠١/١٣

الاقتباس: حسيني، ع. ابراهيم زاده، ش. حضاری، ش. (١٤٤٧). انعكاس خطاب القوة و السلطة في رواية «الطابور»

لبسمة عبد العزيز على اساس منهج نورمان فيركلاف، مقالة محكمة، السنة ٢، العدد ١، صص ٢٤٩-٢٧٦.

DOI: 10.22034/jisall.2025.533401.1085



الناشر: جامعة زابل. حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

Reflection of the discourse of Algebra and power in the novel *Al-Tabour* by Basma Abdel Aziz based on the Norman Fairclough's approach

Abdollah Hosseini, (corresponding author) Associate Professor in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: dr.abd.hoseini@khu.ac.ir

Seyyed Shaho Ebrahimzadeh, Master's student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Shaghayegh Hozzari, Master's student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Introduction

The current concept of discourse has its roots in various fields such as linguistics, philosophy, literary criticism, history, psychology, and sociology. Many linguists have discussed the term discourse and its meaning. According to the definitions provided, discourse is a particular way of talking about and understanding the world—or one aspect of it (Jørgensen, 2019: 18). Later, in the second half of the nineteenth century, discourse analysis gradually gained a significant position in linguistic studies in the West. This approach was first recognized through the works of Kenneth L. Pike and his colleagues, who considered discourse analysis a fundamental tool for the development of anthropology. In this method, understanding the meaning and nature of language is directly inferred from its social context and usage. This perspective analyzes language in connection with non-linguistic factors and emphasizes the interaction between linguistic elements and social situations.

Subsequently, another approach emerged under the leadership of Zellig Harris, which developed based on descriptive linguistic methods. Harris, by presenting a model for analyzing spoken and written discourses, sought to uncover the underlying structures beyond the text. This approach, using precise analytical tools, aimed to explain the cohesive linguistic structures at levels beyond the sentence (Okasha, 2005: 40). Discourse analysis, as an effective tool, enables the examination and understanding of various aspects of individual and collective thought. This examination is a path toward uncovering particular perspectives and, on a broader scale, revealing specific ideologies and worldviews (Aghagolzadeh, 2013: 58).

Methodology

This study, using a descriptive-analytical method and based on Norman Fairclough's approach, examines the structure and content of the novel *The Queue* (al-Ṭābūr). Accordingly, there exists a reciprocal and interdependent relationship between discourse and a set of social actions that give structure, order, and coherence to a discourse. These characteristics of Fairclough's critical discourse analysis can be explored in literary works, especially

novels. One such literary work is *The Queue*, a novel by Basma Abdel Aziz an Egyptian psychiatrist, writer, and visual artist.

Results and Discussion

This literary work also portrays, through the depiction of a long queue of people, a symbol of the unfulfilled promises made by the revolutionaries of Egypt's 2011 uprising promises that kept people waiting without bringing any real change to their lives. In this line, individuals with legitimate demands are standing, yet none of them achieve any result. These images strongly resonate with the social realities of post-revolutionary Egypt.

On the other hand, characters such as Ines, Ihab, Umm Mabrouk, and Hamoud each represent different segments of society with distinct concerns, all of whom participated in the revolution but were later suppressed or marginalized by the new Egyptian regime. According to the author, the spark for this narrative structure choosing characters from various social strata—was ignited when patients from different backgrounds, each with unique problems, came to consult the psychiatrist, Abdelaziz.

Conclusion

In her work, Basma Abdel Aziz skillfully utilizes the elements of description, interpretation, and explanation to reflect the linguistic and ideological structures of contemporary Egyptian society. At the descriptive level, the author makes striking use of passive constructions; this reflects the narrator's lack of full control over certain events and the ambiguous, anxiety-ridden atmosphere that pervades the text. Additionally, the frequent use of synonymy helps convey the author's inner concepts, while the use of contrast and antithesis serves to depict character dualities. To reflect the dialogues between individuals involved in these events, she employs colloquial and conversational language, which appears intended to foster greater accessibility and familiarity for the general public demonstrating her linguistic strategies.

At the interpretive level, Abdel Aziz employs language within its situational context to mirror Egypt's social and political issues. Here, narrative technique is clearly evident throughout the novel. Her influence from George Orwell's 1984 and Franz Kafka's *The Trial* is particularly notable, deepening the narrative's complexity and intensity.

At the explanatory level, the author, through implicit references and textual clues, seeks to depict the events of Egypt's 2011 revolution and analyze the pressures exerted by the power structure on individuals. In *The Queue*, direct and indirect discourse are used intelligently to portray the mechanisms of power and coercion in a society dominated by

authoritarianism. In the direct discourse often voiced by beneficiaries, the media, or official statements from “The Gate” the author deliberately employs an imperative, rigid, and unquestionable language that mirrors a bureaucratic and naturalistic society. This style of speech carries clear implications of obedience, subjugation, and coercion, laying bare the mechanisms of mental and behavioral control imposed on the populace.

In contrast, the indirect discourse reflected mostly in character narratives, internal monologues, and everyday dialogues reveals a crisis of identity, existential anxiety, and an inability to confront the dominant system. Through this, the author subtly points to the hidden layers of repression and fear. Thus, the tension between direct and indirect discourse in *The Queue* serves as a reflection of two levels of discourse on coercion and power: the overt level of official authority, and the hidden, internalized level of personal obedience or resistance.